

ادوارد هرون الن  
ترجمه‌ی: پرویز اذکایی

## ترانه‌های باباطاهر

### « قسمت آخر »

وزن خاص « دو بیت »ی نامبرده ، هیچ نسبتی با وزن متعارف « رباعی » ندارد، هرچند خود ایرانیان [ = پارسی زبانان ] همیشه از چهار پاره‌های باباطاهر به عنوان « رباعیات » یاد کرده‌اند . وزنی که این چهارپاره‌ها در آن نوشته آمده ، صحیحاً ممکن است نوعی ساده از « هزج مسدس محذوف » توصیف شود . این وزن بدین شرح است :

۷ --- ۱۷ --- ۱۷ --- ۷

کهن‌ترین نسخه‌ی بی‌که از این چهارپاره‌ها دیده‌ام ، یکی در مجموعه‌ی ملکی خودمن است ، که نهایت قدمت آن ، حدود پایان سده‌ی ۱۸ م [ اوایل سده‌ی ۱۳ ق.ه ] و محتوی ۲۷ چهارپاره است . یکی دیگر هم که بدان دسترسی یافته‌م ، در « کتابخانه‌ی ملی پاریس » (دارای مهر « دست‌آورده‌ی شفر » - Acquisition Schefer ، شماره‌ی ۹۶۵۵) است ، (۱) که مجموعه‌ی بی‌که از ۱۷۴ رباعی به فارسی معمولی جدید ، در دست نوشته‌ی بی‌خط « نیم شکسته » ، از « علی بن ابی طالب نجنتن علی قرا باغی » ، به سال ۱۲۶۰ ق.ه (۱۸۴۴ م) .

این نسخه دارای دیباچه‌ی است به‌شعر ! در سه صفحه و نیم . اما همین دیباچه ، سراسر به ستایش از خود شعر اختصاص یافته ، و از جمله‌ی عبارات نویسنده این است که : « کتابی چونین که فرار وی بسیاری از جویندگان روشن بین است و نسخه‌ی ملیخ که همچون نمک بر مانده‌ی از لذایذ معنوی است » - و هکذا الی غیر النهایه ، همراه با ثناخوانی‌های زنده و اغراق آمیز نسبت به دستگاه سلطنتی خاندان قاجار . نسخه ، بطور ناگهانی پایان رسیده ، در حالی که علی‌الظاهر خاتمه نیافته است ، بلکه بنظر می‌رسد این اختتام عمدی بوده باشد ، چون که مؤلف با این اظهار که همه‌ی رباعیات باباطاهر را که تا آن تاریخ بدانها برخوردیم : « تاریخ حال که هزار و دوست و شصت هجری [ است ] » - گرد آوری کرده ، دیباچه‌ی خود را خاتمه داده است . و در نظر داشته ؛ آنچه را که ممکن است بیاید بدانها بیفزاید . در عین حال ، مصرح بدین امیدواری است که خواننده نیز در این امر مباشرت ورزیده ؛ « عنایتی جهت یافتن از قلم افتاده‌های گرد آورنده بنماید . در این دیباچه ، عبارتی که از شرح حال یا روزگار مصنف اطلاعی بدست دهد ، وجود ندارد .

---

۱ - این نسخه‌های خطی « شفر » در « پیوست فارسی » ، شماره‌های ۱۳۰۳ - ۱۵۷۸ ، احتوا یافته است .

آقای «براون» ، مرا برشش برگ از رباعیات بابا طاهر، که در يك نسخه خطی در برلین، (Pertsch, s Catalogue, P. 727, No. 697) هست ، مطلع ساخت . من نتوانستم به این نسخه خطی مراجعه کنم ، اما مدیر کتابخانهی «Königliche» به من اطلاع داد که آن شامل پنجاه و شش رباعی است ، بدون هیچ دیباچه یا مقدمه‌یی ، و اگر چه بی تاریخ است ، چنین می‌نماید که در حدود سال ۱۸۲۰ م [ = ۱۲۳۶ ه.ق. ] نوشته شده باشد . پس با مقایسه‌ی متونی که در اختیار ما قرار گرفته ، از اهمیت بیشتری برخوردار نیست .

آقای «کلمان هوآر» در پیشگفتار خود بر «چارپاره‌های بابا طاهر عریان به پهلوی اسلامی (۱) ، اظهار می‌دارد که : از عبارتی در «نزهة القلوب» حمدالله مستوفی - مرده بسال ۷۵۰ ه.ق. (= ۱۳۴۹ م) - توان دریافت که بابا طاهر پیش از این تاریخ به کمال اشتهار رسیده بوده است . عبارت مزبور حاکی از این است که قبر بابا طاهر ، ده سال پیش از تاریخ مذکور ، ( یعنی در سال ۱۳۳۹ م = ۷۴۰ ه.ق. ) در «همدان» بسی مورد تکریم بوده است . وی ، همچنین به نقل از اثر «کنت دوگوبینو» به نام «ده سال در آسیا» (ص ۳۴۴) ، گوید : اکنون بابا طاهر در ایران ، به عنوان یکی از اولیاء «اهل حق» ، یا فرقه‌ی «نصیری» مورد احترام است ، و خواهرش «بی بی فاطمه» نیز مانند او ، طرف تکریم و تعظیم قرار دارد . بالجمله آنچه با اطمینان می‌توان گفت ، این است که : وی «شوریده بی مقدس» ، درویشی ، و یا فقیری ملهم از الهامات دینی بوده ، و چنانکه از لقبش - «عریان» - برمی آید ، بی گمان با چنین احوالی در انظار مردم و معابر همدان نمایان می‌شده ، بدین معنا که نظر کرده‌ی خاص خدا و پیامبر است . لفظ «بابا» هم که بر سر نام او در آمده ، بیشتر دلالت بر «درویش» یا «قلندر» بودنش می‌کند ، تا برجسته بودنش در میان فرقه‌ی «صوفیه» .

آقای «بلوش» ، توجه مرا به يك نسخه خطی عربی در «کتابخانه‌ی ملی [پاریس]» (ش ۱۹۰۳) جلب کرده است که ؛ از مؤلفی است گمنام ، به تاریخ ۸۹۰ ه.ق. (۱۴۸۵ م) . صفحات ۷۴ - ۱۰۰ آن ؛ شامل رساله‌ی «کلمات قصار» بابا طاهر همدانی است . بنا بر سطور آغازین آن (بعد از حمد و ثنا) ؛ رساله به خواهش صوفیی به نام «ابوالبقاء الاحمدی» نوشته آمده ، و این کلمات قصار ، نوعاً «صوفیانه» و همگی ساده و روان است ، و احتمال کلی می‌رود ؛ آن «رسالات»ی که رضا قلی خان در مقدمه‌ی خویش - که متن آن بیشتر آورده شد - بدانها اشاره می‌کند ، از جمله ، همین رساله باشد .

محض اطلاع و مزید فایده ، شرح زیر را که ترجمه‌یی است از گزارشی که يك طلبه‌ی بومی فراهم کرده ، و توسط کاپیتان «چارلز کمبال» - نماینده‌ی سیاسی اعلیحضرت انگلیس در «بوشهر» - به دست من رسیده ، می‌آوریم . عنوانش این است : «شرحی راجع به طاهر مشتهر به نام عریان ، بنا بر روایت متواتر» ، و بدین قرار است :

«گویند که طاهر عریان ، شخصی بی سواد و هیزم شکن بوده است . عادت داشت که

هر روز به مدرسه (= حوزه علمی) برود و به درس و بحث طلاب گوش فرادهد. اما طلاب همواره او را استهزاء می کردند. روزی او به یکی از اهل مدرسه اظهار داشت که: در این فکرم که این طلاب، آنچه را که مدرسان ایشان تعلیم می دهند، چگونه فرامی گیرند و می آموزند. طلبه بر سبیل مزاح جواب داد: اینان، نیمه شب، داخل حوض مدرسه می شوند و چهل بار سرخویش را زیر آب فرو می برند، پس از انجام این عمل است که علوم را فهم می کنند. طاهر این موضوع را باور کرده و خود با آنکه هوا به شدت سرد بود، چونین کرد. فی الحال پاره‌یی نور پیدا شده و در دهان او فرو رفت (؟). روز دیگر به مدرسه آمد و آغاز گفتگوهای فلسفی با طلاب کرد، که ایشان قادر به پاسخگویی او نشدند. و چون سبب این تغییر ناگهانی را از وی پرسیدند، داستان خود را باز گفت و افزود: امسیت کردی و اصبحت عربیاً (شب را چونان کردی بسر آورده، بامدادان به سان عربی گردیده‌ام). این موضوع، شنوندگان را سخت به شگفت آورد.

روایت است که حرارت غیر عادیی در بدنش مشاهده گردیده، که هیچ کس یارای آن نداشت نزدیک وی بنشیند. عادت او این بود که اوقات خود را پیوسته در درخت زارها و کوهها بگذراند. این بود روایت تازه درباره‌ی شاعر-فیلسوف ما.

مجموع تمام آنچه توانسته‌ام درباره‌ی مصنف این رباعیات باز یابیم، همین است. و با نبودن نوعی متن آن کهن که امکان داشت روشنایی بیشتری بر این موضوع بیفکند، بنظر می رسد اینها خود همه‌ی آن چیزهایی است که فعلاً می توان به دست آورد. آقای «بلوشه» در پاریس، دکتر «رس» در لندن، آقای «براون» در کمبریج، و آقای «الیس» در موزه بریتانیا، با نهایت دلسوزی و بردباری، منابع اخبار راجع به شرح حال اشخاص را، که آنان در اختیار داشته‌اند، به خاطر این کوشش در- یافتن خبر واضحتری راجع به این شخصیت اسرار آمیز، برای من کاویده‌اند، که با اظهار درماندگی همگی ایشان در استخراج جزئیاتی بیشتر از آنچه تاکنون آورده‌ام، به ناچار بایستی دنباله‌ی تحقیق را عجاله رها کرد.

مطلب دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد؛ لهجی است که رباعیات باطاهر بدان نوشته آمده است، که اغلب آن را «لری» خوانده‌اند. «اشتینگاس»، «لری طاهراتی» را نام یکی از عشیره‌های «لر» دانسته است. همچنین، «کنت دوگوبینو» اظهار می دارد که «بابا» اشعار خود را به لهجی «لری» نوشته است. «شودتسکو - Chodzko» در کتاب خود «شعر عامیانه‌ی ایران» (لندن، ۱۸۴۲، ص ۴۳۴) گوید که وی به لهجی «مازندرانی» سروده است. با این حال، فکرمی کنم بتوانیم همان نظری را که در مقدمه‌ی چهارپاره هادر «آتشکده (ی آذر)» ارائه گردیده - و گوید این اشعار به لهجی «راجی» (یا: ری) سروده شده است - بپذیریم. (۱) این لهجه، یکی از شاخه‌های فارسی شمالی است، که آقای «هوار» (سابق الذکر) نظر داده است تحت عنوان کلی «پهلوی اسلامی»، قرار گیرد. برای توضیح بیشتر درباره‌ی این اصطلاح، خواننده را به مقاله‌ی آقای «هوار» حواله می دهیم، که در آن

این نظر کمابیش سست و در عین حال زیرکانه ، و کار برد آن ، ایراد و توجیه گردیده است .  
 یکی از شیوخ عالم « کرمان » ، پیرامون این لهجه‌ها - در تاریخ ۳۰ ژوئیه ۱۸۹۱ -  
 به آقای « ا. گ. براون » می‌نویسد : « لهجه‌یی که شما برای آگاهی از آن ، نامه نوشته‌اید ؛  
 لهجه‌ی لری عوام شیراز و اصفهان است که همان لهجه‌ی پهلوی است . شاعرانی چند ، مانند  
 « سعدی » ، « ابواسحاق » ، « حافظ » و « خواجه (ی کرمانی) » ابیاتی بدان لهجه سروده‌اند . (۱)  
 مقتضی نیست در مقدمه‌ی کتابی که پیش از هر چیز ، مقصود آن نمایاندن زیبایی و ظرایف  
 یک مجموعه‌ی نسبتاً ناشناخته‌ی چهار پاره‌ی شرقی به خواننده‌ی غربی است ، به کیفیات  
 خود لهجه پرداخته شود . طلبه‌یی که بدین قسمت از موضوع علاقه‌مند است به متنی که بخشی  
 از این مجلد را در بر گرفته ، رجوع داده می‌شود . در یادداشت‌هایی که جهت توضیح متن  
 مزبور فراهم آمده ، شکل‌های لهجه‌یی ، نمایان گردیده و به فارسی متداول هم برگردانیده  
 شده است . مع‌هذا باید گفت چهار پاره‌هایی که شاید در حدود نهمصدسال از راه بر خواننده شدن  
 و نقل سینه به سینه به ما رسیده است ، از تغییرات معمولی که بر چنین ترانه‌های عامیانه‌یی ،  
 هنگام نوشتن آنها وارد می‌آید ، صدمه دیده است . و کاتبان متعددی که احتمالاً نسبت به لهجه‌یی  
 که آنها استنساخ می‌کرده‌اند ، جاهل و اغلب از ارزش تاریخی آنها غافل بوده‌اند ، و رعایت  
 امانت و دقت را در ضبط آنها نکرده‌اند ، متن‌های بی‌نهایت مختلفی فراهم آورده‌اند . با این  
 حال ، این گونه اختلاف‌ها خوشبختانه محدود به حدود خاصی است .  
 نسخه‌ی خطی « میرزا حبیب اصفهانی » که آقای « هوآر » متن خود را از آن گرفته ،  
 پیداست که در بیشترین قسمت به لهجه‌ی خالص است ، حال آن که نسخه‌ی « علی بن ابی طالب »  
 در پاریس ، آشکارا می‌رساند که به فارسی خالص برگردانیده شده باشد . از اینرو ، من تا  
 آنجا که ممکن بود ، متن آقای « هوآر » را اصل قرار داده و اختلافات متون دیگر را - چنانکه  
 در این مجلد بنظر خواهد رسید - یاده کرده‌ام ، و به همین ترتیب در مورد معانی آنها عمل  
 نموده‌ام .

وقتی بخواهیم سخن از ترجمه‌ی خویش به میان آوریم ، که دلالت بر این دارد که عواطف  
 با باطاهر را به لحاظ خوانندگان خویش می‌رسانیم ، قدم دروادی بسیار دشواری گذاشته‌ایم .  
 من باید بی‌هیچ آداب و ترتیبی بگویم که خود تنها مسؤل ترجمه‌ی فعلی چهار پاره‌ها هستم ، و  
 خانم « برنتون - Brenton » ترجمه‌های تحت اللفظی مرا ، در نهایت صحت و امانت و به  
 غایت ایجاز شگفت‌آوری موزون و مقفا کرده است . هر جا که خطایی در تعبیر مفاهیم در این  
 کتاب یافت شود ، که خود البته بر فراوانی آنها واقف هستم (جملگی مربوط به عجز من در  
 فهم صحیح مطالب است . بدین سبب ، پس از ملاحظات بسیار جدی ، سرانجام و کم و بیش با  
 بی‌میلی ، تصمیم گرفتم که بنا بر خواهش و صواب‌دیدتنی چند از دانشجویان زبان ، متن ترجمه‌ی  
 منشور خود را از چهار پاره‌ها در پایان بیفزایم .

نخستین مشکل عمده‌ی منی که هر کس که می‌کوشد یک لهجه‌ی فارسی را ترجمه کند ، با آن  
 ۱- ا. گ. براون : یادداشت‌هایی چند درباره‌ی اشعار محلی فارسی ، - مذکور ،

مواجه می‌شود، نبودن کتابی اساسی است که نسبت به موضوع، به صورتی کامل از هر جهت پرداخته آمده باشد. «جدول معادلات صوتی»، بخشی ارزشمند از مقاله‌ی آقای «براون» را - که بیشتر بدان اشاره رفت - تشکیل می‌دهد، و مقاله‌ی آقای «هوار» نیز که بدان استناد شده است، تا اندازه‌یی چنین اختلافاتی را مورد بحث قرار می‌دهد. افزون بر این منابع، اثر مهم «برزین - Berésine» را به نام «تحقیق در باب لهجه‌های فارسی» در دست داریم، که به سال ۱۸۵۳ در «غازان» چاپ شده است و مقدار قابل ملاحظه‌یی از واژه‌های گویش‌های «گیلکی»، «مازندرانی»، «گبری»، «کردی»، «تالشی» و «تاتی» را به دست می‌دهد. ذکر برخی از ملاحظات آقای «براون» در باب اشکالات مزبور، بی‌جا نخواهد بود. و آن‌ها از این قرار است:

«خط عربی، نه تنها وسیله‌ی بسیار ناقصی است برای نمایش تحریری اختلافات جزئی و دقیق تلفظی، به خصوص وقتی اعراب‌گذاری هم نشده باشد، بلکه هر کاتبی هم وقتی به نگارش لهجه‌ی می‌پردازد که آن لهجه برای مقاصد ادبی بکار نمی‌رود، از آنجا که ضوابط معینی وجود ندارد تا راهنمایش باشد، روش خاص خویش را بکار می‌برد، که معمولاً در آن روش ثابت قلم نیست. و این در حالی است که کاتب با لهجه‌ی که قصد نگارش آن را کرده، بنحو کامل آشنا و مأنوس بوده، این چنین حاصل کار کاملاً بداست، بدتر از آن؛ وقتی است که مجبوریم به نسخه‌هایی کم و بیش متأخر از زمان نگارش نسخه‌ی اصلی رسیدگی کنیم، که اغلب توسط افرادی جاهل نسبت به لهجه‌ی پیش از زمان خود آنها، فراهم آمده است. این است که غالباً در این نسخه‌ها به طور قطع و یقین همه‌گونه خطاهای تحریری راه یافته است.» (۱)

«به تجربه دریافته‌ام که طبع و نشر یک گزارش و روایت، ولو بسیار ناقص و نادرست از موضوعی که به خودی خود جالب توجه است، غالباً باعث نوشتن انتقادات و پیدایی اثرات ارزشمند دیگر دست اندرکاران قضیه‌ی مربوط گردیده، که در غیر آن صورت، چنین آثاری پدید نمی‌آمد... گزارش انگلیسی‌یی که من به دست داده‌ام، در مواردی، بیشتر بایستی هم چون یک کار آزمایشی تلقی شود، اگر چه منتقدیم که معنی کلی اشعار را به وضوح ارائه می‌دهد.» (۲)

اینک، بایان این تمهیدات، می‌باید «مویه‌ی باباطاهر» خود را به دست علاقه‌مندان شعر و دانشجویان زبان فارسی بسپارم. گزارش من از چهار پاره‌ها با توفیق نمایان به وسیله‌ی خانم «الیزابت کرتیس برنتون»، به نظم درآمده است. (مقصود من البته همان جنبه‌ی زبان شناختی واژه‌هاست، و گرنه بهیچ وجه به خودجرات نمی‌دهم که وارد در قلمرو نقد ادبی بشوم). تفسیر دیگر نامبرده از ترجمه‌های قبول عام یافته‌ی «رباعیات عمر خیام» (از «الیزابت الدن کرتیس») که بوسیله‌ی «دوستداران کتاب» در «گوورنر» (نیویورک، ایالات متحد آمریکا) به سال ۱۸۹۹ منتشر گردید، همچنان مورد توجه قرار گرفت.

ترجمه‌ی خود من در آخرین لحظات، تحت شرایطی که ذکر شد، افزوده گشت. من.

قصداً نکرده بودم که آن ترجمه ، بخشی از این مجلد باشد ، اما چون بنا به تمایل دوستی ، وادار به تهیهی نسخه‌یی از آن گردیدم ، به صورت نشر موزونی درآمد که اکنون ملاحظه می‌شود . نتیجه ، ( به عنوان تکمله ) - که توفیق آمیز نبوده و قابل کنار گذاشتن بود - ولی بهر حال تلف نگردیده ، به صورت تجدید نظر شده‌یی جهت یاری دانشجویانی که در تکاپوی رهنمونی برای پیچ و خم‌های متن هستند ، در جای خود قرار داده شد .

خانم « برنتون » ، چارپاره‌ها را که دارای کلمات قصار و مستقل از هم هستند ، و هیچگونه ترتیب ویژه‌یی ندارند ، به ترتیبی که در هنگام به نظم در آوردن آنها بنظرش رسیده ، مرتب کرده است . ترجمه‌ی منثور من ، پیرو ترتیب ( موضوعی ) همان متنی است که از چارپاره‌ها آماده کرده ، و آنها را بر اساس اندیشه و توجهی ویژه که مثلاً به خدا ، خود ، محبوب ، و جز اینها داشته‌اند ، مرتب ساخته‌ام . در پایان ، بایستی این امر را مد نظر داشته باشیم که تعیین موضوع در هر رباعی ؛ اینکه مثلاً عشق مورد نظر ، ناسوتی است یا لاهوتی ، کاری است بس دشوار . اما این اشکالی است که همواره در اشعار شرقی - که در آنها يك تمایل صوفیانه مشهود است - وجود دارد .

تنها این مانده است که همین جا ، بیشترین سپاس بی‌شائبه و صمیمانه‌ی خود را به آقای دا. گ. براوان» به خاطر یاری اوزشمنندش در تألیف این اثر ، ابراز نمایم .

ادوارد هرون - الن . ونیز ، آوریل ۱۹۰۱

از کتاب طرفه‌ها

نوشته اقبال یغمائی

## انگیزه نوشتن تفسیر تورات

قلب‌الدین مردی دانا ، خوش سخن ، گرم گفتار و لطیفه پرداز بود . او در دل با خواجه رشیدالدین فضل‌الله به سببی مهربان نبود و گاه گاه به طنز و کنایات او را تحقیر می‌کرد و می‌آزرد .

مگر شنید که خواجه به نوشتن تفسیر قرآن کریم پرداخته است . گفت : اکنون که مردی یهودی‌الاصل ( گفته‌اند که نیاکان خواجه رشیدالدین یهودی بوده‌اند ) نوشتن تفسیر قرآن مجید را آغاز نهاده من نیز به نوشتن تفسیر تورات می‌پردازم ؛ و چنین کرد .